

هر که در مزرع دل تخم و فاسبز نکرد زردروئی کشد از حاصل خود گاه درو
 اگر شاعر گاهی چنانکه رسم این جهانست بدشواریها و ناکامیها بر خورده
 باین اراده عارفانه و اندیشه نیرومند هرگز نشکسته و عزمش سست نشده و شوق
 حیات و نور امید از دل او بدر نرفته بلکه سینه پیش حوادث داده و گفته « چرخ
 بر هم زخم از غیر مرادم باشد و ثبات توانائی و بردباری و آزادی خود را اینگونه
 بیان نموده :

بر سر آنم که گر زدست بر آید دست بکاری زخم که غصه سر آید
 خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید
 صحبت حکام ظلمت شب یلداست نور زخورشید خواه بو که بر آید
 بر در ارباب بی هروت دنیا چند نشینی که خواجه کی بدر آید
 بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید
 بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و سرخ گل بدر آید
 صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

جامی - نورالدین عبدالرحمن جامی بسال هشتصد و هفده در محل خرچرد
 ولایت جام خراسان تولد یافت چنانکه خود گفت:

به سال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی که روز مکه به یثرب سرادفات جلال
 ز اوج قلعه پرواز گاه عز و قدم بدین حوض هواست کرده ام پروبال
 نام پسرش نظام الدین دشتی و جدش شمس الدین دشتی منسوب بمحله دشت
 اصفهان بوده بعد بولایت جام مهاجرت کرده اند .

تخلص جامی هم بمناسبت ولایت جام است و هم بحکم ارادت است که نسبت به
 شیخ الاسلام احمد جامی (متوفی در ۵۳۶) داشته چنانکه خود فرماید :

مولد جام و رشحه قلمم جرعه جام شیخ الاسلام است
 لاجرم در جریده اشعار بدو معنی تخلص جامیست

جامی از خرد سالی بهمراهی پدر بهرات و بعد بسمرقند رفت و در آن دیار که
 مراکز علوم اسلامی و ادبیات ایرانی بود بکسب علم و ادب پرداخت و در علم دینی و
 تاریخ و ادب کمال یافت سپس پای بعالم عرفان نهاد و بسیر و سلوک افتاد و پیروی استادان

و مرشدان مانند سعدالدین محمد کاشغری و خواجه علی سمرقندی و قاضی زاده رومی را شعار خود قرار داد و بدین طریق در راه ریاضت قدم زد روز بروز بمقامات معنوی خود افزود تا بمرتبۀ ارشاد رسید و در سلک رؤسای طریقه نقشبندی که مؤسس آن بهاءالدین نقشبند بود درآمد و بعد از وفات سعدالدین کاشغری که خلیفه نقشبندی بود خلافت این طریقت بدو تعلق گرفت شهرتش در روزگار خودش شایع شد و بزرگ و کوچک او را شناختند و بنام او احترام گذارند و با اینکه امرا و وزیرستان را مدح نمیکرد باز اینان او را میستودند و در صدر مجلس خود جایش میدادند و مقدمش را گرامی داشتند.

جامی مسافرتی دیگر کرد و زیارت حج بجای آورد و از راه دمشق به تبریز برگشت و در ۸۷۸ بهرات وارد شد. در این سفر جمعی از بغدادیان او را آزردهند و شاعر از آن شهر دلشکسته باز آمد و در قصیده‌های نسبت بنادانی آنان لب بشکایت باز کرد که مطلع آن اینست:

بگشای ساقیا بلب شط سر سبوی وز خاطر م دورت بغدادیان بشوی

بنا بر روایت دولتشاه که معاصر جامی بود وی در اواخر عمر پیشه شاعری را ترک نمود و از آن بعد جز بندرت شعری نسرود و دل بتحقیق مسائل دینی گماشت و چنین گفت:

جامی دم گفتگوفر و بندد گر دل شیفته خیال میسندد گر

در شعر مده عمر گرانمایه بیاد انگار سیه شدورقی چندد گر

از سلاطین معروف زمان جامی ابوالغازی سلطان حسین باقر بود که در سال هشتصد و هفتاد و دو ابوسعید تیموری را شکست داده در هرات جلوس کرد و تا ۹۱۲ سلطنت نمود. سلطان گذشته از اینکه خود ذوق ادبی داشت و ادبا را حمایت میکرد وزیر دانشمندی مانند امیر علی شیر داشت که از فضایل عمر خود بود و در زبان فارسی و ترکی بنظم و نثر تألیفات میکرد این وزیر دل آگاه با جامی دوستی خاص داشت و شرح حال این شاعر را در کتاب خود موسوم به *خمسه المتحرین* آورده. جامی در سلاطین ^{بسیار} سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵-۸۷۲) و سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۴-۸۹۶) و جهان شاه قراقویونلو (۸۴۱-۸۷۲) و سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶) پادشاه عثمانی را در قصاید و اشعار خود نام برده.

توان گفت جامی بزرگترین شاعر و ادیب قرن نهم و آخرین شعرای بزرگ متصوفه است که اسم او را می توان ردیف انوری و سعدی و جلال الدین و حافظ و خیام و فردوسی بردو بعد از شعرای بزرگ در ایران بندرت ظهور نموده اند. جامی نه تنها اشعار سروده بلکه در فنون علوم دین و ادب و تاریخ نیز مهارتی بسزا داشته و از این حیث در میان شعرا دارای مقام مخصوصی بوده است امیر علیشیر نوائی که خود از فضیلتی عصر بود در وصف کمالات جامی گفته :

عاجز از تعداد اوصاف کمال اوست عقل انجم گردون شمردن کی طریق اعورست
در اشعارش تأثیر شعرای سلف پیدا است مخصوصاً شعرای متصوفه را اقتفاء نموده و
سبک آنها را بکار برده. با این همه مقتدای خاص جامی در نظم هفت اورنگ نظامی است
و در غزلیات سعدی گرچه حافظ و خاقانی و امیر خسرو نیز طرف توجه او بوده است.
جامی هم مانند امیر خسرو و باسنخای قریحه موصوف و با کثرت تصانیف معروف
است. بقول بعضیها تألیفات او از نظم و نثر موافق شماره حروف تخلص از «جامی» پنججاه
و چهار دفتر و رساله است.

از آثار منظوم او یکی دیوان اشعار اوست که قصاید و غزلیات و مرثیاتی و ترجیع
بند و ترکیب بند و مثنویات و رباعیات دارد. خود جامی دیوان را بر سه بخش کرده و
آنها را فاتحه الشباب و اوسط العقد و خاتمه الحیات نام نهاده و دور نیست در این تقسیم از
امیر خسرو پیروی کرده باشد. در بین این اشعار ملامعات نیز هست که شاهد وقوف
کامل جامی بزبان عربی است بطور کلی جامی قصاید متین و غزلیات عرفانی شیرین با اوزان
نادر مطلوب دارد. در میان قصاید شاعر اشعار روحانی و عقاید اسلامی کم نیست و هر
یک دلیل ایمان و دیانت اوست. در مطالعه این قصاید امارات توجه جامی بشاعران سلف
پیدا است مثلاً قصیده :

چو پیوند بسا دوست میخواهی ایدل ز چیزی که جز اوست پیوند بگسل

تا حدی منوچهری را در نظر داشته و در قصاید :

معلم کیست عشق و کنج خاموشی دبستانش

سبق نادانی و دانا دلم طفل سنی کسور ...

ایضاً. کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان بر ترست

رخنها دان کش بدیوار حصار دین درست....

خاقانی را تتبع کرده و با عمین روش از شاعران دیگر مثلاً امیر خسرو پیروی نموده. در غزل ذوقی و غزل عرفانی نیز گاهی سخنان تغز و اشعار پرمغز سروده و در برخی از آن تأثر و سوزش يك قلب آتشین را بزبان آورده نظیر این غزل :

ریزم ز مژه کو کب بی ماه رخت شبها	تاریک شبی دارم با این همه کو کبها
چون از دل گرم من بگذشت خدنگ تو	از بوسه پیکانش شد آبله ام لبها
از بسکه گرفتاران مردند بکوی تو	بادش همه جان باشد خاکش همه قالبها
از تاب و تب هجران گفتم سخن وصلت	بود این هذیان آری خاصیت آن تبها

در غزل بسبک متقدمین از عارفان و بخصوص حافظ نظر داشته و گاهی با آنان نظیره ساخته. مثلاً در این غزل از حافظ پیروی کرده :

سافی بیا که دور فلک شد بکام ما	خورشید را فروغ ده از عکس جام ما
--------------------------------	---------------------------------

از غزلهای عرفانی جامی که در آن نغمه وحدت مینواز دیکمی اینست :

مؤثر در وجود الایکی نیست	درین حرف شکر فاصلا شکی نیست
ولی جز زیرکان این را ندانند	دریما زیر گردون زیر کی نیست
جمال اوست تابان ورقه بیرون	دل مردان دل هر کودکی نیست
عطای عشق بسیار است دردا	کز آن بسیار ما را اندکی نیست
بارباب عمامه معنی فقر	مجو کاین تاج بر هر تارکی نیست

چنانکه گفته شد جامی در مثنویات خود نظامی را سر مشق خود قرار داده و در مقابل خمسه نظامی هفت مثنوی بعنوان هفت اورنگ سروده که اسامی آنها بقرار ذیل است :

۱- سلسله الذهب در مسائل فلسفی و دینی و اخلاقی با حکایات و امثله از قبیل عقاید و اصول اسلامی و تفسیر بعض آیات قرآن و مطالب حکمی نظیر مسئله جبر و اختیار و معانی عرفانی مانند بحث در حقیقت حق که این ابیات آمده :

اوست مغز جهان جهان همه پوست	خود چه مغز و چه پوست چون همه اوست
بود کل جهان در او مستور	کرد در کل بذات خویش ظهور

این مثنوی با اسم سلطان حسین است و در ضمن از شعرای معروف مانند عنصری و رودکی و سنائی و نظامی و معزی و انوری نام برده شده و جمله بوژن هفت پیکر نظامی است و آغاز آن این بیت است :

لله الحمد قبل كل كلام بصفات الجلال والاكرام

۲- سلامان و اقبال که از قصه‌ای قدیم اقتباس شده و آنرا پیش از شیخ رئیس ابوعلی سینا اقتباس و تصنیف کرده است. در آن قصه نیز معانی عرفانی منظور است و جامی آن را بنام یعقوب بیک پسر اوزون حسن آن قوینلو (۱۸۸۳-۱۸۹۶) بنظم کشیده.

۳- تحفة الاحرار- مثنوی دینی و عرفانی بوژن مخزن الاسرار نظامی که در ۸۸۶ سروده شده و مر کب از دوازده مقاله است و آن ناصر الدین عبیدالله معروف بخواجه احرار که از رؤسای طریقه نقشبندی و معاصر جامی بود ممدوح شاعر واقع شده مطلع آن این بیت است:

بسم الله الرحمن الرحيم هست صلاي سر خوان کریم

۴- سبحة الابرار- که باز در معانی دینی و عرفانی و بنام سلطان حسین است و حکایات لطیف و تمثیلات ظریف دارد آغاز مقدمه سبحة الابرار بدین بیت است:

ابتدای بسم الله الرحمن الرحيم المتوالي الاحسان

و تمام مثنوی مر کب است از چهل عقد در موضوعهای گوناگون عرفانی از قبیل وصف دل و شرح سخن و استدلال از آثار بوجود پروردگار و اینکه حق تعالی حقیقت وجود است و در شرح تصوف و امثال آن و پس از شرح هر عقده یک دو حکایت بروجه تمسیل آورده چنانکه سابقین مانند شیخ عطار و مولوی همین طرز را معمول داشتند. مثلاً در عقد بیست و هفتم در باب اخلاص چنین گفته :

چيست اخلاص دل از خود کردن کار خود را بخدا افکندن
نقد دل از همه خالص کردن روی چون زر بخلاص آوردن
دل باسباب جهان نا دادن دیده بر حور جهان نهادن
ساختن از دو جهان قبله یکی تافتن روی زهر وهم و شکی

و بدین مناسبت این حکایت را آورده تا تأثیر اخلاص و اهمیت آنرا نشان دهد و

بیریائی و صفای قلب را نمایان سازد و معلوم نماید که قلب و نیت مهم است نه بیان و زبان

لب گشادند بنادر سخنان
یکی از وجد روایت میکرد
یکی از وادی و ساحل میگفت
زد بر منزل آن قوم قدم
در زبان عرب آگاه نبود
سخن از حمد و ثنا میرانند
گریه و آه و فغان در پیوست
با هم اسرار عیان میکردند
گوهر اسك بمرکان میسفت
ذم همیگفت و ثنا می پنداست
بود در معنی اخلاص تمام
داد خاصیت شفران و رضا
جرم او عفو و گناهان مغفور

عربی چند بهم ذوق کنان
یکی از نجد حکایت میکرد
یکی از ناقه و محمل میگفت
ناگهان مخلصی از ملك عجم
بفنون ادبش راه نبود
شد گمانش که دعا میخوانند
او هم آنجا بتواضع بنشست
هرچه آن قوم بیان میکردند
او بتقلید همانرا میگفت
حشو میگفت و دعا میپنداشت
لیک چون بر لبش آن خاص کلام
یافت در باره وی حکم دعا
شد از آن دعوت از نخوت دور

۵ - یوسف وزلیخا - معروفترین مثنوی جامی است و در وزن خسرو شیرین

نظامی بسال هشتصد و هشتاد و هشت نظم شده و بنام ابوالغازی سلطان حسین اتحاف
گردیده آغاز آن بدین بیت است .

کلی از روضه جاوید بنمای
الهی نتیجه امید بگشای

۶ - لیلی و مجنون که آنرا بوزن لیلی و مجنون نظامی در ظرف چهارماه بسال

هشتصد و هشتاد و نه سروده و ۳۷۶۰ بیت دارد و مطلع آن اینست .

ای خاک تو تاج سربلندان
مجنون تو عقل هوشمندان

۷ - خردنامه اسکندری - در وزن اسکندرنامه نظامی سروده شده و آن نیز

بنام سلطان حسین است و باین بیت آغاز میکند :

الهی کمال الهی تراست
جمال جهان پادشاهی تراست

اینک پند لطیفی که در این مثنوی بفرزند خویش فرماید :

بسیای جگر گوشه فرزند من	بنه گوش بر گوهر پند من
صدف وار بنشین دمی لب خموش	چو گوهر فشانی بمن دار گوش
شنو پند و دانش بآن بار کن	چو دانستی آنکه برو کار کن
ز گوش ار نیفتد بدل نور هوش	چه سوراخ گوش و چه سوراخ هوش
بدانش که آن با کنش یار نیست	بجز تا خردمند را کار نیست
بزرگان که تعلیم دین کرده اند	بخردان وصیت چنین کرده اند
که ای همچو خردان روشن ضمیر	چو صبح از صفا شیوه صدق گیر
بهر کار دل بسا خدا راست دار	که از راستکاری شوی رستگار
بطاعت چه حاصل که پشتت دو تا ست	چو روی دلت نیست با قبله راست
همی باش روشندل و صاف رای	باتصاف با پندگان خدای
دم صبحگاهان چو گردان سپهر	بآفاق مگشای جز چشم مهر
از آن چرخ را پرتوی حاصل است	که هر ذره را مهر او شاملست
چو باید بزرگیت پیرانه سر	بچشم بزرگی به پیران نگر
بصم درونی که آن نفس تست	ز تو برد باری نباشد درست
نصیحتگری بر دل دوستان	بود چون دم صبحگه بوستان
بدریش محتاج بخشش نمای	فرو بسته کارش ببخشش گشای
تواضع کن آرا که دانشور است	بدانش ز تو قدر او برتر است

همچنین شاعر در موارد دیگری مثلاً در خاتمه یوسف وزلیخا پند و اندرز به فرزند خود داده است .

چنانکه از ملاحظه مثنویهای فوق هم میتوان استنباط کرد جامی بیشتر نظامی را تتبع کرده و آثار آن شاعر را نصب العین قرار داده و سبک او را پیروی نموده جز اینکه در صورت عمومی توان گفت جامی ساده تر و گاهی شیرینتر از نظامی سخن سرایی کرده با اینکه محقق است استاد نظامی در مثنوی داستانی هنروریکتا و در بیان

احساسات بیهمتاست .

جامی در مسقط نیز دستی داشته و مرثیه‌های مؤثر دلنشین ساخته که از آن جمله یکی در مرثیه جانگداز پسرش صفی‌الدین است و اینک بندی از آن که معروف هم هست نقل می‌گردد :

زیر گل تنگدل ای غنچه رعنا چونی	بیتوما غرقه بخونیم تویی ما چونی
ساک جمعیت ما بیتو گست است زهم	ما که جمعیم چنینیم تو تنها چونی
بر سر خاک توام ای که ازین پیشترم	بوده‌ای تاج سر امروز ته یا چونی
بیتو در روی زمین تنگ شده بر من جای	تو که در زیر زمین ساخته‌ای جا چونی
میشود دیده بینا ز غباری تیره	زیر خاک آمده ای دیده بینا چونی
خورد غمهای توام وه که خیال تو گهی	مینپر سد که درین خوردن عمها چونی
رو بصحرا ای عدم تاختی از شهر وجود	من ازین شهر ملولم تو بصحرا چونی

بطوریکه در فوق اشارت رفت جامی تنها شاعر نبوده و در علوم دیگر مانند علوم دینی و لسانی و تاریخی هم دست داشته است. در این رشته‌ها استاد در تألیفات متعدد است به تشریح فارسی که بعضی از معروفترین آنها نام برده میشود :

۱- نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص که کتابی حکمی و عرفانی است و در شرح تفسیر عقاید شیخ محی‌الدین عربی (متوفی ۶۲۸) مؤلف فصوص الحکم و مختصر آن یعنی نقش الفصوص است . در این کتاب جامی اقوال مفسرین دیگر فصوص خاصه عقاید شیخ صدرالدین محمد قونیوی را نیز در نظر داشته تألیف نقد النصوص ... ۸۶۳ بود .

۲- نفحات الانس که در سال هشتصد و هشتاد و سه تألیف یافته و در آن شرح حال ۶۱۴ تن از فضلا و علماء و مشایخ صوفیه را جاویست .

اصل این کتاب بزبان عربی تألیف محمد بن حسین سلمی نیشابوریست (متوفی در ۴۱۲) و موسوم است بطبقات الصوفیه . بعد خواجه عبدالله انصاری (متوفی در ۴۸۱) آنرا بزبان هروی تفسیر و توسیع نموده سپس جامی بر حسب دستور علیشیر نوائی

آنرا از سرفو بفارسی ادبی در آورده و تکمیل نموده و ترجمه احوال مشایخ را تا زمان خودش آورده است .

۳ - لوامح که مرکب است از مقالات عمیق عرفانی و مشحونست باریعای لطیف عارفانه .

۴ - لوابیح که در شرح قصیده خمربه ابن فارض است که بسال ۸۷۵ تألیف یافته .

۵ - شواهد النبوة که بسال ۸۸۵ تألیف یافته و در شرح مقامات حضرت رسول (ص) و وصف اصحاب اوست .

۶ - اشعة اللمعات که در ۸۸۶ تألیف شده که در شرح و تفسیر لمعات شاعر عارف فخرالدین عراقی است (متوفی ۶۸۸)

۷ - بهارستان که در موقوع قرائت گلستان سعدی با پسرش یوسف ضیاءالدین به تألیف آن عزم کرده و بهمان سبک گلستان بسال ۸۹۲ انجام داده این کتاب مانند گلستان مرکب از حکایات لطیف و نکات ظریف است و اشعار ملیح نیز دارد و ذکر شماره ای از شعراء و فضلا در آن آمده .

گذشته از آنچه مذکور افتاد جامی رسالات دیگر زیاد تألیف کرده از آن جمله است رسالاتی در مسائل دینی مانند تفسیر حدیث ادبی ذر عقیلی و اربعین حدیث که متن عربی را آورده و هر حدیث را بنظم فارسی شرح کرده و مناسک حج و رساله تهلیلیه و نظایر اینها و در علم ادب و عروض مانند رساله در علم قوافی و رساله موسیقی و تجنیس الخط و منشآت و معمیات و غیره و در نحو و صرف مانند کتاب فواید الضیائیه معروف بشرح ملا جامی و در تاریخ مانند تاریخ صوفیان و امثال آنها .

یس جامی چنانکه در فوق هم اشارت رفت از سخنپردازان مشهور و متنفذا ایران است معاصرین معروف او مانند بابر و امیرعلیشیرنوائی و دولتشاه نام او را به تعظیم و تکریم بزبان آورده و از بلندی مقام و نفوذ کلام او در ایران و بمالک مجاور بحث کرده اند .

امتیاز خاص جامی از مقام و مرتبتی است که وی در عالم تصوف و عرفان احراز نموده و خلیفه و قطب پیروان آن مذهب بوده است .

تأثیر افکار و اشعار جامی در هندوستان و مخصوصاً در افکار و ادبیات عثمانی بسیار بود حتی سلاطین عثمانی مانند سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶) و پسرش سلطان بایزید ثانی (۸۸۶-۹۱۸) توجه و ارادت خاصی نسبت باو داشتند و با او مصایره و مراسله می کردند. در بین شعرای عثمانی عده ای سبک و عقاید جامی را تتبع و تقلید کرده و اولین بنای ادبیات عثمانی را روی اساس ذوق و شیوه ایرانی استوار نمودند. وفات جامی بسال ۸۹۸ در هرات اتفاق افتاد و با اجلال و اعظام با حضور علماء و بزرگان و امرای زمان بخاک سپرده شد. در ماده تاریخ وفات او این آیه مناسب آمده:

ومن دخله کان آمناً

ادبیات منشور دوره مغول و تیموریان

تالیفات به نثر فارسی در دوره مغول و تیموریان بار بود فتنه و آشوب در نواحی مملکت و انحطاط علم و معرفت باز زیاد بود و بدیهی است اگر وقایع ناگوار این دوره رخ نمیداد ادبیات بمراتب بیشتر ترقی میکرد زیرا چنانکه در سابق اشارت رفت مقارن هجوم مغول تمدن و ادبیات ایران نضجی تمام یافته و استادان و دانشمندی ظهور کرده و شروع بتألیف و تصنیف نموده بودند و آنچه را که از این همه خزان علم و معرفت یا بواسطه مصون ماندن از آفات و نگهداری و دانش پروری سلالهای کوچک مانند اتابکان و جلایریان و مظفریان و آل کرت و دیگران و یا بحمايت و تشویق بعضی از سلاطین متأخر مغول و تیموری باقیمانده تنها قسمتی توان شمر داد آنچه با وجود امنیت بلاد و آسایش عباد و مصونیت از مصائب مغول ممکن بود بدست ما رسیده باشد بعض آثار نثری مهم این دوره بر وجه ذیل ذکر میشود:

۱- کتابهای تاریخی

قبل از دوره مغول و تیموری تالیفات مشهور و مهم راجع بفقن تاریخ در ایران شده و بعضی از آنها مانند تاریخ طبری و تاریخ بیهقی و زین الاخبار و راحة الصدور در این کتاب مذکور افتاده است پس در واقع بنای تاریخ نویسی در ایران از دیر باز نهاده شده ولی تالیفات تاریخی در این دوره اخیر نسبتاً زیادتر بود و چند کتاب معروف